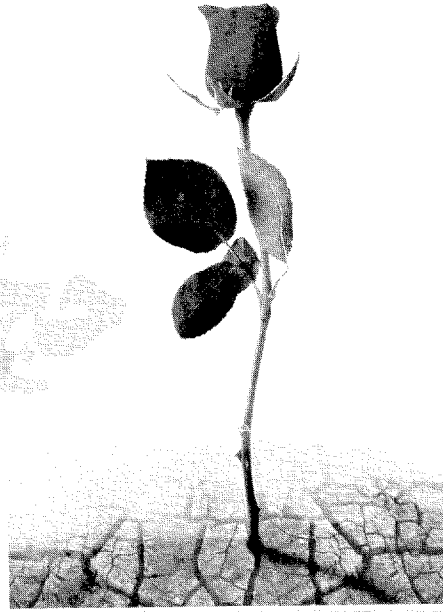


حج در آینه ادب فارسی



حج سزاوار

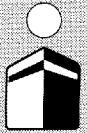


مولود کعبه*

محمد علی مقدادی

معبد حق شده خلوتگه تو
مادر پاک و نکونام تو شد
حبتدا از رجب شهر الله
روز میلاد علی میر عرب
همسر امّ ابیها آمد
حجت بالغه و رهبر دین
قاتل و خصم جنود شیطان
مرتضی شافع روز عقبا
یاور حق، پسر بو طالب
بر یتیمان عرب او بابا

ای که شد کعبه ولادتگه تو
فاطمه بنت اسد مام تو شد
مولد تو حرم بیت الله
جمعه و سیزدهم ماه رجب
علی عالی اعلا آمد
هادی دین خدا نور مبین
عاشق و واله حق سبحان
چشمه سار کرم و جود و سخا
اسد الله همیشه غالب
مهربان بر غربا و فقرا



* به مناسبت تقارن انتشار فصلنامه با ماه رجب و میلاد امام علی (ع).

آیت روشن حیّ داور
شب تاریک، تو را خفته ندید
یا علی دل به هوای تو تپید
جان به قربان تو و همسر تو
بی ولایت به قیامت خاسر
دشمن و خصم علی مطرود است
عارفان چون غم عشقت دارند
ای امیر دو سرا مولا جان
زانکه مقداد، ثنای تو سرود

نصائرِ نامورِ پیغمبر
علم و ایمان تو چونان خورشید
هر کجا دل برود جان برود
من فدای تو و چشم تر تو
منکر حق تو باشد کافر
بی علی هر عملی مردود است
هستی خود به رهت بسپارند
اسم ما ثبت نما در دیوان
شافعش باش به روز موعود



حجّ سزاوار

ابوالقاسم غلامی مایانی

آنکه شوید زگنّه دست به یکبار کجاست؟
مُحَرِّم و مَحَرَّمِ حَقِّ بَاشِ بَیِّنِ یَارِ کِجَاسْتِ
بِت نَمِرُودِی خُود رَا بَشْکَنِ هَمچُو خَلِیلِ علیه السلام
تَا تَوَانِ دَیدِ گِلِسْتَانِ بَه دَل نَارِ کِجَاسْتِ
قُربِ دَلدَارِ طَلَبِ آیِنَه یَارِ دَلِ اسْتِ
جَسْتِجُو کُنِ بَنگَرِ شَخِصِ گِرِفْتَارِ کِجَاسْتِ
بَهرِ اَینِ خَلْقِ خُودَا، دَا مَنِ خُودِ دَامِ مَکُنِ
بَیْمِ اَزِ آن دَارِ، بَیِّنِ آهِ شَرَرِ بَارِ کِجَاسْتِ
گِرِ تُو بَا زَرَقِ و رِیَا زَرَقِ خُودِ اَفزُونِ کَرْدِی
مِنْتَظَرِ بَاشِ بَیِّنِ آفْتِ اَنبَارِ کِجَاسْتِ
مِی کُنَدِ جُودِ و سَخَا رَفَعِ بِلَا دَرِ دُو جِهَانِ
حَالِ بَنگَرِ بَه عِیَانِ، صَا حَبِ اِیْثَارِ کِجَاسْتِ
نَرْدَبَانِ اسْتِ بَه دَنیَا دِرَمِ و سِیْمِ و طَلَا
گِرِ تَوَانِ دَرکِ کُنِی پُولِ زِیَانبَارِ کِجَاسْتِ
دَرِ اِیْثَارِ گِشَا بَر رِخِ مَسکِینِ و فُقَیرِ
وَقْتِ اِنْفَاقِ مَگُو دَرهَمِ و دِینَارِ کِجَاسْتِ
هَرِیکِی بَرگِ خَزَانِ جَلوّهٔ عَمَرِ مَنِ و تَوَسْتِ
تَا بَه عِبْرَتِ نَگَرِی عِیْبِ تُو دَر کَارِ کِجَاسْتِ
چُونِ کِه فَارِغِ شَدِی اَزِ مَا و مَنِ و کَبَرِ و غُرُورِ
چَشمِ جَانَتِ نَگَرْدِ دَارُویِ بَیْمَارِ کِجَاسْتِ
عَاقِلَا، دَر رَهِ اَنجَامِ سَفَرِ هَمّتِ کُنِ
مَشْتَرِیِ بَاشِ کِه اَقْوَالِ بَهَادَارِ کِجَاسْتِ
اَزِ پِیِ حَجِّ مَعَانِیِ قَدَمِیِ مُحَرِّمِ شُو
تَا بَیِّنِیِ کِه رَهِ رُوشَنِ و هَموَارِ مَجَاسْتِ
چُونِ بَه یَثْرَبِ بَرسیِ دَر رَهِ خُورَشِیدِ حِجَازِ
سُویِ قَبْلَهِ بَنگَرِ اَحْمَدِ مُخْتَارِ علیه السلام کِجَاسْتِ
خَانَهِ فَاطِمَه (س) گَنْجِینَهٔ اَوْصَافِ عَلِی علیه السلام اسْتِ
بَنگَرِ بَارَقَهٔ حَیدَرِ کَرَارِ علیه السلام کِجَاسْتِ



دل هر اهل دل از نور ولا می بیند
 بانوی هر دو جهان، سرور اطهار کجاست
 درک کن فاطمه بنت اسد(س) را به بقیع
 بین اغیار نگر جلوه انصار کجاست
 مددی جوی ز غمخانه خونین بقیع
 تا نمایند تو را، شافع ابرار کجاست
 جائی جائی از اثر حُجَّت حق می بینی
 بی آن باش و بین شاه علمدار(عج) کجاست
 خیز و ریز اشک انابه که جوابی شنوی
 منتظر باش که آن بلبل آسحار کجاست
 تو دل صد دله را یک دله کن، همچو خلیل ﷺ
 تا بینی به از این، طبله عطار کجاست
 گوش بسپار که دستور ز داور شنوی
 همچو استاد بنا بین تو که معمار کجاست
 داستانهای جهان گذرا را بگذار
 پس به قرآن بنگر احسن اخبار کجاست
 در پی معرفتش دل به احادیث سپار
 که، توان دید به دنیا گل بی خار کجاست
 دل که آماده شود نور خدا می بیند
 دل آماده ببیند که نمودار کجاست
 آنکه از جام ولایش هم شب می نوشد
 پاک بازی که خورد باده به تکرار کجاست
 حج بود معنی پرواز به جولانگه عشق
 تا رسیدن به مقامی که نگهدار کجاست
 هیچ کس با قدم خود نشده عازم حج
 شوقی افکنده به این قلب گهربار کجاست
 دل ز زور و زر و تزویر و وساوس بردار
 تا بفهمی به یقین حج سزاوار کجاست
 دور شو از طمع و منت ارباب دَرَم
 با خدا باش و بین رحمت غفار کجاست
 هر طریقی نَسزد شرط مسلمانی را
 مرد زه باش و شنو قصه اغیار کجاست





عاشقان طلبِ طلعتِ دلدار بسی است
آن که در شکر طوافش کند اظهار کجاست
سَفَر حج که مشرف شده بودم یک شب
زائری گفت: به من «خالق آثار کجاست؟»
گفتمش: در ره این نکته بیندیش و ببین
که کنند از دل شب روز پدیدار کجاست؟
آنکه ایجاد نمود از دل بذری اشجار
صانع این همه خورشید نگونسار کجاست؟
توبه من گوی در این گردش زیبای فلک
ناظم صحنهٔ این گنبد دوار کجاست؟
شان خود بین و بگو، حاجی مهمان خدا
رازق ما و شما، رازق کفار کجاست
غار ثور است بین لطف خداوندی را
آنکه گم کرده ره قوم ستمکار کجاست
در خرا جلوه‌ای از نور محمد ﷺ بینی
و آنکه بگزید ورا در دل آن غار کجاست
توبه کن دل به خداوند دو عالم بسپار
بنگر راحم انسان گنه کار کجاست
حاجی احرام دگر بند و بجو راه یقین
چون که فهمیده شدی ذلت زُتار کجاست
همه سرگشته ز عصیان خود و حاجتمند
آنکه او برگنه خود کند اقرار کجاست؟
بگذر از این همه معشوقه و بت در ره یار
با درایت بنگر مرشد زوار کجاست
حق نگر باش به مشعر که به دیوان عمل
با شعورت نگری لذت رفتار کجاست
جلوه حق بنگر در حرم کعبهٔ دوست
تا در این باغ ببینی که سمن زار کجاست
حج شروع است و هدف نیست به دقت بنگر
مرضی حق به کجا! حق تَمردار کجاست
در تَلاطم مَنه این کشتی دل تا نگری
آنکه این فول زمین کرده چو گهوار کجاست

سیر اندیشه کن از مرحلهٔ عقل به عشق
 عاشقانه بنگر قلّه پندار کجاست
 تا ز شوقش وضو از خون تن خود سازی
 پس چو منصور نگر شوق سرِ دار کجاست
 آن‌که از یمنِ وصالش چو شهیدان دگر
 بهر هر عارف و صوفی شده سردار کجاست؟
 آن‌که اندر همه احوال به او می‌نگرد
 دل سپار خَم آن طَرّۀ طَرّار کجاست؟
 آر شوی مَحَرَم حق هیچ نیرسی هرگز
 که کلاه نَمَد و خِرَقه و دستار کجاست
 هرکه نوشد قَدَح از جام ولا می‌بیند
 عاشقی را که ز عشقش شده تبار کجاست
 عرفات است ز هنگام سفر تا بر دوست
 بندهٔ حق نگرَد اجرت کردار کجاست
 هرکسی در هوسی غرق و به خود می‌بالد
 آن‌که گشته به جز او از همه بیزار کجاست؟
 در پی خوف و رجایی شود از خود بی‌خود
 کوزه خود شکنند در پی جو بار کجاست
 آن‌که آزاد شد از هر دو جهان می‌بیند
 صانع عقل و روان، خالق جبار کجاست
 هر بلایی به تو از دوست رسد بس نیکوست
 عاشقانه بنگر عِلّتِ اخطار کجاست
 لعن ابلیس کن و توبه کن از وسوسه‌ها
 تا ز جودش نگری عفو گنه‌کار کجاست
 مردِ رَه باش و چو ابرار ره نیکان جو
 تا بدانی به جهان حیلۀ اغیار کجاست
 شهد شِگَر همه شکرانه عارف باشد
 در ره معرفت کوشی اگر، عار کجاست؟
 رَمی کن دیو درون، نفس دنی قربان کن
 پس در آیینۀ نگر حاجی هُشیار کجاست
 عارف حق چو شدی منکر خود باش که تا
 شرح صَدَرَت نگرَد و عدهٔ دیدار کجاست





همه شاهان به گدایی دَرَش محتاجند
پشت این در نتوان دید زیانکار کجاست
از حجاب تن خاکی نفسی بیرون شو
تا ببینی طیران دل طیار کجاست
خضر خود باش و بیندیش به امداد خدا
آنکه آورد تو را در ره هنجار کجاست
چون به میقات روی با دل آماده برو
تا ز عرفان نگری لذت سرشار کجاست
نیت قُربِ اِلَی الله نما در دل خود
تا ببینی به یقین ارزش و معیار کجاست
از ره صدق بیا و ز در ایمان، بنگر
آنکه شوید ز دلت دوده و زنگار کجاست
به طواف حَرَمِ امِنِ الهی چو روی
دل بده تا نگری قافله سالار کجاست
تا مقدر نشود عازم حج کی گردی؟
قدر خود دان و ببین قسمت و مقدار کجاست
حج جهاد تو و میقات همان نخلة نور
جبهه‌ای باش نگر میثم تمار کجاست
هفت خوان جمرات است به پیکار عدو
بهر هر دیو درونت نگر افسار کجاست
سعی هاجر ز پی آب حیات من و توست
هجرتی کن بنگر هادی اسفار کجاست
ز آب زمزم که بود چشمه‌ای از لطف خدا
جرعه‌ای نوش و ببین حامی احرار کجاست
رنگ غفلت ز رخ خویش از آن آب بشوی
تا به جنّت نگری لذت آنهار کجاست
حجرُ الْأَسْوَد و بیعت همه چون جام ولاست
آنکه نوشد قدح لعل شکر بار کجاست؟
کلّ هستی به طواف و همه در سیر و سلوک
سعی کن تا نگری نقطه پرگار کجاست
نور خورشید شعاعی است از آن میهر منیر
تا ز نورش نگری منشأ انوار کجاست

دل هر ذره که بینی چو جهانی دگر است
 آنکه اعجاز خدا را کند انکار کجاست؟
 چون به مولودی کعبه بررسی پرش کن
 راه پنهانی خمخانه خمار کجاست؟
 آخرین آیه قرآن ز مقامات علی علیه السلام است
 با ولایش بنگر مرضی صبار کجاست
 بر سر دست محمد صلی الله علیه و آله گل خورشید شکفت
 تا ببینند همه، والی اقطار کجاست
 بعد او در پی اولاد علی علیه السلام می بینی
 آفتاب و مه تابان به شب تار کجاست
 تیغ بر فرق منیت بنه و پند مرا
 بشنو تا شنوی زبده اشعار کجاست
 من به تو بخشی از اوصاف خدا را گفتم
 حق نگر باش بین یار جهان دار کجاست
 در غلامی خدا کوش چو من تا نگری
 آنکه در دل بود و نیست در ابصار کجاست



